

جنسیت و خشونت

شهرزاد مجاب

برگردان: پرستو قربانی

کلیدواژه‌ها: استعمار، انترناسیونالیسم، خاورمیانه، مردسالاری، نژاد، فمینیسم انقلابی، روابط اجتماعی، همبستگی، خشونت رسمی، جنگ.

تعریف

پرسش کلیدی برای فهم رابطه‌ی میان جنسیت، خشونت و امپریالیسم این است که: کدام روابط اجتماعی خشونت علیه زنان را (باز) تولید می‌کنند، به آن تداوم می‌بخشند یا گه‌گاه با آن منطبق می‌شوند؟ همچنین شاید پرسیم: چطور باید اعمال پیچیده‌ای مثل کشتن، تجاوز، آزار و از شکل‌انداختن^۱ زنان و دختران را در فضاهای عمومی و خصوصی درک کنیم؟ یا چه دریافتی می‌توانیم از بار تبعیض، نابرابری، آوارگی، سلب مالکیت، جنگ، تصرف و نظامی‌گری که به دوش زنان افتاده است داشته باشیم؟ به نظر می‌آید برای پرداختن به این پرسش‌ها، ظاهراً امپریالیسم نیروی هماهنگ‌کننده‌ی اصلی طیف وسیعی از روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. این چارچوب تحلیلی به جهشی در فهم ما از امپریالیسم و روابط آن با ساختارهای قدرت سرمایه‌داری مردسالارانه و نژادی‌شده که سازنده‌ی یکدیگر هستند، نیازمند است. چنین تحلیلی امپریالیسم را نه مقوله‌ای انتزاعی، بلکه بیشتر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه تلقی می‌کند که به شدت طبقاتی‌شده، جنسیت‌زده نژادی‌شده و جهانی‌شده است؛ مجموعه‌ای از روابط پیچیده و متناقض اجتماعی که هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی تأثیری کاملاً ملموس بر زندگی زنان دارد.

در این مقاله، مفهوم امپریالیسم به عنوان شاخصه‌ای از سرمایه‌داری تاریخمند^۲ شده که در دوره‌ی گذار از اقتصاد آزاد به مرحله‌ی کنونی یعنی انحصار متکی بر سرمایه‌ی مالی شکل گرفته است؛ و به تمرکز و بسط قدرت گسترده‌ی قدرت در اقتصاد، فرهنگ، سیاست و ایدئولوژی منجر می‌شود. بنابراین، برداشت از امپریالیسم چیزی مکانی/جغرافیایی نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی پیچیده است که در آن ساختارهای منطقه‌ای و جهانی قدرت به‌طور پیوسته بر هم اثر می‌گذارند و یکدیگر را (تغییر) شکل می‌دهند. به بیان دیگر، امپریالیسم نظامی پیچیده از انباشت سرمایه‌داری است؛ نظامی که نه جمع ساده‌ی اجزایش و نه صرفاً پدیده‌ای جغرافیایی است، بلکه با پویایی سیستماتیک خودش شبکه‌ای پیچیده از روابط را تشکیل می‌دهد. به هر حال، نباید امپریالیسم را به

¹ defacing

² historicised

«سرمایه‌داری در مقیاس جهانی» یا «جهانی‌سازی» تقلیل داد؛ همچنین امپریالیسم همان مستعمره‌سازی^۱ نیست. از سوی دیگر در این مقاله، خشونت هم اشکال فردی و هم اشکال ساختاری را در بر می‌گیرد و شکل عام^۲ روابط قدرت مبتنی بر جنسیت است که گرایش به توسعه‌ی ویژگی‌های خاص^۳ در فضاها و مکان‌های متفاوت بر اساس هنجارها، ارزش‌ها، سنت‌ها، فرهنگ‌ها، حالت‌های [گوناگون] روابط اجتماعی و دوره‌های تاریخی دارد. به این معنا، امپریالیسم عناصر مردسالاری سرمایه‌دارانه را به‌طور عمومی پوشش می‌دهد اما تا حدودی هم آن‌ها را دگرگون می‌کند.

بحث کلیدی دیگری که در این مقاله مطرح می‌شود این است که سرمایه‌داری دارای نیروی عظیمی برای سازمان‌دهی و نهادینه‌کردن خشونت علیه زنان با [استفاده از] سازوکارهای رضایت و اجبار است. این ویژگی دوگانه‌ی سرمایه‌داری آن را به سمت ورود به رابطه‌ای هم‌زیستی با دیگر نیروهای اجتماعی (ناسیونالیسم، مذهبی و مردسالاری نژادی‌سازی شده) سوق می‌دهد تا خشونت علیه زنان را خلق کند، آن را حفظ کند و به آن تداوم بخشد. اشکال خاص امپریالیستی خشونت علیه زنان به‌طور گسترده در این زدوبند ریشه دوانده و در سطح دولت و جامعه‌ی مدنی به‌کار بسته می‌شوند. از این رو در امپریالیسم، خشونت علیه زنان بیش از دیگر صورت‌بندی‌های اجتماعی، ساختارمند و ایدئولوژیک با دامنه‌ای جهانی است. مقیاس و شدت خشونت در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، تلاش زنان برای دستیابی به عدالت و آزادی در سطح جهان را به هم پیوند داده است و آگاهی فمینیستی ضد امپریالیستی و احساس نیاز به اتحاد بین‌المللی را در سطحی بی‌سابقه در تاریخ سرمایه‌داری احیا کرده است. دو بخش اصلی این مقاله بر تجربه‌ی جهانی زنان از خشونت در دولت و جامعه‌ی مدنی تأکید می‌کند و در نهایت با پرداختن چالش‌های معاصر زنان برای ساختن پلت‌فرمی در جهت مقاومت جهانی در برابر امپریالیسم مردسالار جمع‌بندی می‌شود.

خشونت مبتنی بر جنسیت در سراسر دنیا گسترش یافته است. فضای رسانه‌های اجتماعی و بحث‌های سیاسی مملو از گزارش‌هایی است که طیف وسیعی از خشونت علیه زنان را پوشش می‌دهند. این گزارش‌ها - که اغلب توسط گروه‌های زنان، سازمان‌های مردم‌نهاد، نمایندگان سازمان ملل و آژانس‌های فراملیتی همچون بانک جهانی یا سازمان‌های حقوق بشری تهیه می‌شوند - درباره‌ی استمرار و/یا ظهور (مجدد) اشکال فردی و ساختاری خشونت علیه زنان در مقیاس جهانی صحبت می‌کنند. خشم همگانی و تلاش جهانی زنان جسور برای متوقف کردن خشونت تأثیر ناچیزی بر ریشه‌کن کردن آن داشته است. خشونت مبتنی بر جنسیت به‌طور متناقضی کماکان در فضایی که دانش فمینیستی و فعالیت اجتماعی درباره‌ی این موضوع به راه انداخته است، جریان دارد. (نگاه کنید به Lentin 1999، Steger and Lind 1999، Weldon 2002) به نظر می‌رسد هرچه بیشتر درباره‌ی خشونت علیه

¹ colonization

² universal

³ particular

زنان بدانیم و در ارائه‌ی راهکار برای متوقف کردن آن خلاقیت بیشتری داشته باشیم، خشونت هم بیشتر در تمام جنبه‌های زندگی زنان نمود می‌یابد. در نتیجه پرسش اصلی به قوت خود باقی می‌ماند: چطور باید اعمال پیچیده‌ای مثل کشتن، تجاوز، آزار و از شکل‌انداختن زنان و دختران را در فضاهای عمومی و خصوصی درک کنیم؟ یا ممکن است از خود پرسیم که چه دریافتی می‌توانیم از بار تبعیض، نابرابری، آوارگی، سلب مالکیت، جنگ، تصرف و نظامی‌گری که به دوش زنان افتاده است داشته باشیم؟ به نظر می‌آید برای پرداختن به این پرسش‌ها، ظاهراً امپریالیسم نیروی هماهنگ‌کننده‌ی اصلی طیف وسیعی از روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. این چارچوب تحلیلی به جهشی در فهم ما از امپریالیسم و روابط آن با ساختارهای قدرت سرمایه‌داری مردسالارانه و نژادی‌شده که سازنده‌ی یکدیگر هستند، نیازمند است. چنین تحلیلی امپریالیسم را نه مقوله‌ای انتزاعی، بلکه بیشتر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه تلقی می‌کند که به شدت طبقاتی‌شده، جنسیت‌زده نژادی‌شده و جهانی‌شده است؛ مجموعه‌ای از روابط پیچیده و متناقض اجتماعی که هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی تأثیری کاملاً ملموس بر زندگی زنان دارد.

دو مبحث کلیدی در این مقاله موجود است که بر بنیان دو اثر نوآورانه‌ی زیلا آیزنشتاین^۱ به نام *مردسالاری سرمایه‌داری و پرونده‌ی فمینیسم سوسیالیستی* (۱۹۷۹) و کتاب *اثرگذار مردسالاری و انباشت سرمایه در مقیاس جهانی* ماریا مایز^۲ (۱۹۸۶) مطرح شده است. نخست این که خشونت علیه زنان به اندازه‌ای در سطح جهان فراگیر است که می‌توان ادعا کرد نوعی «جنگ با زنان»^۳ در جریان است (القاکننده‌ی تصویر «جنگ با تروریسم» یا «جنگ با مواد مخدر»). این جنگ «فرهنگی» نیست، اگرچه تفاوت‌های فرهنگی خشونت علیه زنان را به شکل‌های متفاوتی اعمال می‌کند. به بیان دیگر و به منظور تأکید، فرهنگ به‌خودی‌خود علت ریشه‌ای بروز خشونت نیست. آیزنشتاین می‌گوید که به منظور فهم منشأ و کارکرد مردسالاری سرمایه‌دارانه‌ی مدرن، باید «وابستگی متقابل سرمایه‌داری و مردسالاری» را به‌لحاظ دیالکتیکی دریابیم. او نوشته است: «مردسالاری سرمایه‌دارانه، از نظر معنایی، دوگانه‌های طبقه و جنس، حوزه‌ی عمومی و خصوصی، کار خانگی و کار مزدی، خانواده و اقتصاد، فردی و سیاسی و شرایط مادی و ایدئولوژیک را در هم می‌شکند.» (Eisenstein 1979, p. 23) یک دهه بعد، مایز به پیروی از آیزنشتاین، گفت که سرمایه‌داری منشأ خشونت معاصر علیه زنان است؛ او در کتاب خود ویژگی‌های کاملاً مشخصی برای خشونت معاصر برمی‌شمرد تا آن را از خشونتی که زنان در دوره‌ی برده‌داری و فئودالیسم تجربه کرده‌اند، متمایز کند. مایز می‌نویسد (Mies 1986, p. 169):

در مراکز اقتصادی بازار سرمایه‌داری، مردان سلب مالکیت‌شده تبدیل به طبقه‌ی جدید مزدبگیران «آزاد» شدند، که هیچ چیز جز نیروی کار ندارند. اما در مقام مالکان نیروی کار خودشان، به‌طور رسمی در رده‌ی شهروندان

¹ Zillah Eisenstein

² Maria Mies

³ war-on-women

«آزاد» بورژوا قرار می‌گیرند؛ [یعنی] طبق تعریف کسانی که صاحب دارایی هستند و با یکدیگر وارد روابط قراردادی بر اساس مبادله‌ی ارزش برابر می‌شوند. از این رو، مردان پرولتاریا را می‌توان سوژه‌هایی تاریخی دید، اشخاصی آزاد...

با این همه، زنان به معنای بورژوایی هرگز سوژه‌های تاریخی آزاد تعریف نشدند. خود آن‌ها، تمام شخصیت آن‌ها، کارشان، احساساتشان، فرزندانشان، بدنشان و تمایلات جنسی‌شان از آن خود آن‌ها نبود بلکه متعلق به همسرانشان بود. آن‌ها نوعی دارایی بودند؛ بنابراین طبق منطق رسمی سرمایه‌داری، نمی‌توانستند صاحبان دارایی باشند. مفهوم «دارایی» در صورت‌بندی مایز برای فهم (باز) تولید خشونت علیه زنان در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بسیار مهم است. در این تعبیر، «دارایی» به معنای منطق سرمایه برای صاحب‌شدن نیروی کار زنان و بدن زنان به‌عنوان بازتولیدکننده‌ی نیروی کار خود فرد و نوع بشر است. (Barrett 1980; Dalla Costa and James 1973; Ebert 1996; Federici 2012; Fortunati 1989; James 2012; Weeks 2011) در مرکز اشکال کنونی خشونت علیه زنان تشدید میزان تصاحبی قرار دارد که بر بدن و سکسوالیته‌ی زنان اعمال شده است. این مبحث نیاز به توضیح بیشتر دارد.

دومین موضوع محوری من در این مقاله این است که سرمایه‌داری دارای نیروی عظیمی برای سازمان‌دهی و نهادینه‌کردن خشونت علیه زنان با [استفاده از] سازوکارهای رضایت و اجبار است. این ویژگی دوگانه‌ی سرمایه‌داری آن را به سمت ورود به رابطه‌ای هم‌زیستی با دیگر نیروهای اجتماعی (ناسیونالیسم، مذهبی و مردسالاری نژادی سازی شده) سوق می‌دهد تا خشونت علیه زنان را خلق کند، آن را حفظ کند و به آن تداوم بخشد. اشکال خاص امپریالیستی خشونت علیه زنان به‌طور گسترده این سازوکار را تحکیم بخشیده‌اند و در سطح دولت و جامعه‌ی مدنی به کار بسته می‌شوند. به بیان دیگر، اشکال امپریالیستی خشونت عبارتند از خشونت مقیاس^۱ و خشونت تشدیدشوندگی^۲.

دو بخش اصلی این مقاله بر تجربه‌ی جهانی زنان از خشونت در دولت و جامعه‌ی مدنی تأکید می‌کند و در نهایت با پرداختن چالش‌های معاصر زنان برای ساختن برنامه‌ای در جهت مقاومت جهانی در برابر امپریالیسم مردسالار جمع‌بندی می‌شود.

امپریالیسم و «جنگ با زنان»

من از عبارت «جنگ با زنان» به عنوان استعاره‌ای برای فهم وسعت اشکال امپریالیستی خشونت علیه زنان استفاده می‌کنم. مبارزه‌ی امپریالیستی با زنان، نوعی جنگ مردانه‌سازی‌شده، نظامی‌شده و فرهنگی‌شده است. در دولت، در بازار و در جامعه‌ی مدنی جاری است و به‌طور خلاصه، ساختاری و ایدئولوژیک است. بحث این بخش تحت دو دسته‌بندی گسترده‌ی «دولت» و «جامعه‌ی مدنی» سازمان یافته است؛ با اذعان به این که درهم‌تنیدگی این

¹ violence of scale

² violence of intensification

دو قلمرو روابط اجتماعی که رابطه‌ی قدرت مبتنی بر نژاد، گرایش جنسی و طبقه‌ی اجتماعی را تقویت و (باز)تولید می‌کنند، به طور کامل مد نظر قرار گرفته است. از این رو، مواجهه با برخی تکرارها و هم‌پوشانی‌ها در بین این دو دسته‌بندی دور از انتظار نیست.

خشونت دولتی

ظهور سرمایه‌داری دگرگونی‌هایی اساسی در زمینه‌ی تقسیم کار در سراسر جهان رقم زد. طی «انباشت اولیه» در مراحل نخستین نظام سرمایه‌داری در اروپای غربی و مستعمراتش، کار کشاورزی^۱ تحت شرایط نظام سرف‌داری، از ابزار تولید فاصله گرفت و تبدیل به کار مزدی شد. این فرایند موجب شد که اقتصاد سرمایه‌داری تولید-برای-ارزش را جایگزین اقتصاد معیشتی روستایی بر پایه‌ی تولید-برای-مصرف کرد. این شیوه‌ی جدید تولید، تقسیم جنسیتی کار را از آن خود کرد و آن را دگرگون ساخت و بنابراین، انباشت ارزش را از طریق برده‌داری و کار و نیروی بازتولید زنان توسعه داد. در همین حین، مردم بومی جوامع شکارگر-گردآورنده در آفریقا، آمریکا، اقیانوسیه و سرزمین‌های دیگر به‌خصوص در مستعمره‌های بریتانیا و اسپانیا در آمریکا به کار بردگی گمارده شدند و به طور مستقیم تصاحب شدند. (Bhavnani 2001; Federici 2004; Linebaugh and Rediker 2000; Midgley 1998; Mies 1986; Smith 2005)

نظام بین‌المللی در عصر امپریالیستی پر از تضاد میان قدرت‌های امپریالیست و جوامع/مردم استعمارشده، میان قدرت‌های امپریالیستی کبیر و صغیر، حتی میان قاره‌ها، اروپا و آفریقا، کشورهای غنی و فقیر بود. سازمان‌یابی این نظام بین‌المللی ریشه در خشونت دارد؛ خشونت‌هایی که شامل دو جنگ جهانی است که هردو در اروپا آغاز شد. زنان در این جنگ‌ها مشارکت داشتند ولی مورد تجاوز نیز قرار گرفتند و برای نمونه در ژاپن به زنان آسایش‌گر^۲ بدل شدند تا مطالبات مردسالارانه‌ی ناسیونالیستی و امیال جنسی نظامی‌گری مردسالار را ارضا کنند. (Enloe 2000; Soh 2009; Tanaka 2009).

نظریه‌پردازان فمینیست این بحث را مطرح کردند که حکومت سرمایه‌دار یا دولت‌ملت‌ها نظام‌های مردسالارانه‌ای هستند که به‌کارگیری قدرت دولت در آن‌ها همان به‌کارگیری خشونت ساختاری مردانه و اعمال زوری است که از آن طریق زنان را مورد سرکوب و استثمار قرار می‌دهند. (Bannerji 1999; Jayawardena 1986; Jayawardena and De Alwis 1996; Joseph 2000; Moghadam 1994; Narayan and Harding 2000; Pettman 1999; Smith 2005; Walby 1992; Yuval-Davis and Anthias 1989; Yuval-Davis and Werbner 1999)

^۱ Agrarian labour

^۲ comfort women: به زنانی اطلاق می‌شود که به عنوان برده‌ی جنسی در جنگ جهانی دوم توسط سربازان ارتش سلطنتی ژاپن مورد تجاوز قرار گرفته اند.

پلیس، زندان و قانون تشکیل شده است که این قدرت را به آن می‌دهد تا همه‌ی آشکال خشونت علیه زنان را نهاده‌ینه و سازمان‌دهی کند. دولت سرمایه‌دارانه از خلال عملکرد این نهادها انحصار خشونت را به‌دست می‌آورد. بیایید برای نمونه زندانی کردن زنان را در آمریکا بررسی کنیم. براون و لیشر در اثر خود نشان داده‌اند که در اوایل تاریخ امپریالیسم آمریکا، زنانی که در تطابق با «...با هنجارهای فرهنگی ایده‌آل زنانه» شکست می‌خوردند، به زندان می‌انداختند. (Browne and Lichter 2001, p. 613) آن‌ها شرح می‌دهند که اغلب این زنان زیر ۲۵ سال سن داشتند و جرایمشان عبارت بود از «اهانت‌های اخلاقی از جمله لجبازی، تنبلی، رفتار آشوب‌گرانه، بارداری‌های متعدد پیش از ازدواج، معاشرت‌های ناپسند، خیانت و بیماری مقاربتی. زنان و دختران همچنین به این دلیل که مورد تعرض جنسی یا تجاوز قرار گرفته بودند، مجازات می‌شدند.» (ibid) طبق مشاهداتی که که براون و میلر در قالبی پژوهشی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ در «زندان فوق امنیتی»^۱ زنان ایالت نیویورک انجام دادند (ibid., p. 618): اغلب زنانی که در این موقعیت به زندان افتادند، پیش از زندانی شدن، تحت خشونت شدید، حمله‌های جنسی و آزار جنسی بوده‌اند. میانگین سن زنان در این پژوهش ۳۲ سال بود؛ حدود نیمی از آن‌ها آفریقایی آمریکایی، یک‌چهارم اسپانیایی و ۱۳٪ سفیدپوست غیراسپانیایی بودند. بیش از دوسوم آن‌ها (۷۰٪) در کودکی مورد تعرض شدید دست‌کم یک سرپرست قرار گرفته بودند؛ بیش از نیمی از آن‌ها (۵۹٪) پیش از رسیدن به سن بلوغ مورد آزار جنسی قرار گرفته بودند و نزدیک به سه‌چهارم آن‌ها (۳۷٪) توسط یکی از شرکای نزدیک زندگی‌شان مورد آزار فیزیکی قرار گرفته بودند. سه‌چهارم این افراد نیز قربانی حملات فیزیکی یا جنسی افراد ناآشنا بوده‌اند. با ترکیب همه‌ی اشال خشونت می‌توان گفت فقط ۶٪ از این زنان در طول زندگی خود آزار فیزیکی یا جنسی را تجربه نکرده‌اند.

پژوهش‌های دیگر نیز یافته‌های مشابهی دارند. زنان بومی در کانادا، الگوی مشابهی از همین سازوکار مردانه‌ی مردسالار را تجربه می‌کنند که توسط قانون اعمال می‌شود. آن‌ها ۴٪ کل جمعیت و در مقابل ۳۴٪ جمعیت زندانیان را تشکیل می‌دهند. (Canadian Human Rights Commision, 2003) این رقم طی یک دهه از سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ حدود ۹۰٪ رشد کرد. به زندان انداختن زنان نمونه‌ای از خشونت ساختاری دولت است که در روابط سرمایه‌دارانه‌ی مبتنی بر جنسیت، طبقه و نژاد تنیده است. (Sudbury 2005)

بدن زنان منبع سودآوری بی‌واسطه در مقیاس جهانی است. (Chin 2013; Jeffreys 2009; Kempadoo 1998; Kempadoo and Doezeema 2005) جانی سیگر در اثر خود به‌لحاظ توپوگرافیک و آماری نشان می‌دهد که تجارت جنسی جهانی، یک صنعت چند میلیارد دلاری است. (Seager 2003, p. 56) او می‌گوید

¹ Maximum Security Prison

«تجارت جنسی جهانی را تهدیدها، شکنجه‌ها، تجاوزها و خشونت‌های سیستماتیک در مقیاسی بهت‌آور زنده نگه داشته‌اند.» (ibid) همچنین آمار حیرت‌انگیزی به ما نشان می‌دهد: «حدود ۵۰,۰۰۰ زن در سال به ایالات متحده و تا نیم‌میلیون زن و کودک سالانه به اروپای غربی قاچاق می‌شوند. تن‌فروشی و قاچاق جنسی ۲٪ تولید ناخالص ملی در اندونزی و ۱۴٪ در تایلند است.» (ibid., p. 57)

کالایی کردن بدن زنان از امتیازات قدرت است. تک‌تک مردان آن را به کار می‌گیرند، با ارتکاب کارهایی مثل تجاوز در خانه یا در خیابان. کارهایی از قبیل تجاوز زندانبانان و پلیس به زنان زندانی یا تجاوز به زنان در کمپ‌های پناهجویی نیز نهادینه شده است. (Global Migration Group 2008) آوارگی‌های وسیع، مهاجرت اجباری و قاچاق جنسی زنان که برآیند تعرض‌های نظامی و اقتصادی است، فقر فاجعه‌آمیزی به بار آورده است که در حال تبدیل کردن زنان به بردگان جدید است. (Elshtain 1987; Giles and Hyndman, 2004; Hynes 2004; Meintjes et al. 2001; Nikolic-Ristanovic 2000; Skjelsbæk 2001; Aafjes et al. 1998) سیگر می‌گوید: «فقیرترین فقرا زنان هستند» و آنها «فقط فشار فقر را تحمل نمی‌کنند، بلکه فشار «مدیریت» فقر را نیز تحمل می‌کنند؛ وظیفه‌ی زن و ریاضیت شخصی اوست که به‌طور معمول تاوان منابع تحلیل‌یافته‌ی خانوار را بدهد.» (Seager 2003, p. 86)

فقر نیز نژادی شده است: بر اساس گزارش بانک جهانی حدود یک میلیارد نفر در سال ۲۰۱۵ در فقر مطلق زندگی می‌کردند که بخش اعظم آن‌ها را زنان رنگین‌پوست، مهاجر، پناهنده، زنان بومی، سیاه‌پوست و اهل آمریکای لاتین، به‌طور خاص در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تشکیل می‌دادند. برای درک نژادی‌شدن و کالایی‌شدن بدن زنان، مهم است که منطق تعارض‌آمیز درونی امپریالیسم مردسالار را به خودمان یادآور شویم. [این ساختار] دارای قدرت عظیمی برای جذب دسته‌جمعی نیروی کار زنان به‌منظور شروع کردن پروژه‌ی جهانی انباشت ثروت است، اما هم زمان از زنان سلب قدرت می‌کند، نیروی کار آن‌ها را کم‌ارزش می‌شمارد، بدن آن‌ها را به بردگی می‌کشد، و شرایط متزلزلی برای آن‌ها ایجاد می‌کند تا بدن‌هایشان را غیرضروری و دورانداختنی بدانند. (Bales 1999; Butler 2004; Feldman et al. 2011)

هدف جنگ‌های امپریالیستی تقویت و آرایش مجدد نیروهای مردسالارانه، تبعیض‌نژادآمیز و استعمارگر سرمایه‌داری است. ویژگی شاخص امپریالیسم وابستگی آن به جنگ و نظامی‌گری به‌عنوان سازوکاری برای (باز)تولید و حفظ هژمونی جهانی خود است. جنگ‌های امپریالیستی در دهه‌های اخیر به تمام جنبه‌های زندگی نفوذ کرده‌اند؛ از اقتصاد گرفته تا مدارس، مرزها، کمپ‌های پناهجویی، فرهنگ و سرگرمی. (Cole 2006; Eisenstein 2007; Moser and Clark 2001; Riley et al. 2008) زنان و دخترچه‌ها در نتیجه‌ی جنگ‌ها در معرض رنج‌های زیادی قرار گرفته‌اند که به متناقض‌ترین و پیچیده‌ترین روش‌ها اعمال شده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، جهان شاهد نسل‌کشی در رواندا و جمهوری دموکراتیک کنگو بود؛ در آن‌جا تجاوز، بارداری اجباری زنان، قاچاق جنسی و فاحشگی اجباری بخشی از ماشین جنگ شده بود. مطالعات قوم‌نگارانه فمینیستی حاکی از

این هستند که زنان در مناطق جنگی در مسیر آوردن آب، گرفتن غذا از بازار یا در راه رسیدن به قرارگاه‌های خدمات بشردوستانه‌ی بین‌المللی - که اغلب مجبور می‌شوند بدن‌هایشان را در ازای دریافت غذا در اختیار بگذارند - مورد آزار و تجاوز قرار می‌گیرند. (Moser and Clark 2001; Aafjes et al. 1998) فجایع هول‌انگیزی که علیه زنان در شرایط جنگی صورت می‌گیرد ما را به این سمت سوق می‌دهد که نتیجه بگیریم جنگ‌های امپریالیستی به‌طور نمادین و به‌معنای واقعی بر سر بدن زنان بوده و کماکان ادامه دارد. زن با سرزمین، ملت، فرهنگ، قومیت، مذهب و اجتماع مترادف است و باید تسخیر شود، هدایت شود، محافظت شود و امنیتش تأمین شود. آن‌ها «آبروی» ملت و فرهنگ‌اند؛ آن‌ها در زمره‌ی دارایی‌ها هستند. زنان با پیروی از قوانین مردسالار و نژادی‌شده بدن و سکسوالیته را در راستای حفاظت یا خیانت به اجتماع پیش می‌برند.

قدرت‌های امپریالیست غربی که در جنگ دهه‌ی ۱۹۹۰ یوگسلاوی سابق درگیر بودند، پس از کشمکش‌های شدید قانونی، در نهایت استفاده‌ی سیستماتیک از تجاوز را به عنوان سلاح جنگی علیه زنان بوسنی هرزگوین به رسمیت شناختند. (Giles and Hyndman 2004) همین‌طور که زنان در بوسنی هرزگوین، آفریقا، فلسطین و دیگر مناطق جنگ‌زده در کمپ‌های پناه‌جویی درگیر عواقب جنگ بودند و هر روز بیش از پیش در نقش سرپرست خانواده یا زن بیوه می‌گرفتند، یا در دام جنگ غیررسمی اقتصادی گرفتار می‌شدند، قدرت‌های امپریالیستی خود را برای جنگ‌های دیگر آماده می‌کردند. ولی این بار از زنان برای توجیه جنگ استفاده می‌شد. «آزادسازی» زنان در عراق و افغانستان و استقرار «دموکراسی» در خاورمیانه بدل به هدف غایی امپریالیستی برای غارت هرچه بیش تر آن منطقه شد. (Abu-Lughod 2002; Chishti 2010; Hirschkind and Mahmood 2005; Russo 2006; Stabile and Kumar 2005) جنگ‌های سال ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ آمریکا با عراق و حمله‌ی سال ۲۰۰۱ به افغانستان مانند جنگ‌های استعماری پیشین، در پی دستیابی به منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی اروپا و آمریکا شکل گرفتند. (Klein 2007) جای شگفتی نیست که جنگ‌های امپریالیستی به بازسنتی‌سازی، بازقبیله‌ای‌سازی و بازنخستین‌سازی^۱ این جوامع کمک کردند. (Mojab 2010) به بیان دیگر، جنگ‌های امپریالیستی و اشغال شرایطی را به وجود آورد که نیروهای فئودال رام‌شده و مردسالار مذهبی - که از زمان ظهور دولت‌های سرمایه‌دار، ناسیونالیست، سکولار و نوگرا تا اوایل قرن بیستم سرکوب شده بودند - با نوعی انتقام‌جویی جانی تازه گرفتند و دوباره ظهور کردند. به هر حال، حضور نیروهای اشغال‌گر خارجی، نبود امنیت، خدشه‌دارشدن کرامت انسانی، رشد فقر، فساد دولت‌ها، و به‌طور خلاصه از بین رفتن امر اجتماعی در معنای کلی آن نیروی مردسالاری را از بند رها کرده و نظارت شدید، تأدیب و مجازات زنان و دختران را از سوی نیروهای مردسالار داخلی/بومی و بیرونی/خارجی مشروعیت بخشیده است. (Al-Ali and Pratt 2009; Zangana 2007)

¹ re-primordialisation

هدف از استناد کردن به زندان، فقر و جنگ به عنوان اشکال خشونت حکومتی عیان کردن مقیاس و شدت تسلط امپریالیستی مردسالاری سرمایه دارانه است که وجهه‌ای جنسیت زده، نژادی شده و جنسی شده یافته است. روابط هژمونیک بر اساس سازوکار دوگانه‌ی رضایت و اجبار ساخته می‌شوند. نظام مردسالارانه‌ی سرمایه‌داری از ایدئولوژی، فرهنگ و قانون استفاده می‌کند تا خشونت ساختاری را برقرار سازد. برای مثال، سرمایه‌داری مردسالارانه این ظرفیت را دارد که قانون را اصلاح کند تا تمایزهای جنسیتی، نژادی و طبقاتی را بهبود بخشد. اما ذات اصلاح قانونی این است که با مشروع دانستن تسلط قدرت طبقه‌ی حاکم مردسالار، جنسیت زده و نژادی شده، به خشونت دولتی رسمیت می‌بخشد. به بیان دیگر، طبقه‌ی حاکم دولت به‌خصوص ابزار سرکوب سیاسی و نظام قانونی آن را به انحصار خود درآورده است. این واقعیت برای راهبرد فمینیستی ضد امپریالیستی و ضد خشونت یک ملاحظه‌ی جدی ایجاد می‌کند: آیا این قدرت غول‌آسا اصلاح‌پذیر است؟ اگر هست، آیا این اصلاح قانونی ما را ناگزیر به سمت عقب یعنی به سمت همان چارچوبی که از اساس علت سرکوب و استثمار زنان بود هدایت نمی‌کند؟ برخی کنش‌گران فمینیست و پژوهشگران فمینیست، به‌منظور مواجهه با سلطه‌ی مردانه سفیدمحور دگرجنس گراهنجاری در نهادهای حکومت یا در ارتش، ایده‌ی «فمینیستی‌سازی»^۱ این نهادها را مطرح کردند. بدون تردید، این بحث‌ها تبعیض جنسیتی، جنسی و نژادی را اندکی بهبود می‌بخشند، اما می‌توان مدعی شد که این ایده‌ها گرچه زنان، رنگین‌پوستان، همجنس‌گراها، دوجنس‌گرایان، تراجنسیتی‌ها و کوئیرها (LGBTQA) را وارد سلسله‌مراتب این نهادها کرده‌اند اما در حذف خشونت شکست خورده‌اند. پژوهش سینتیا اینلو^۲ درباره‌ی نظامی کردن زندگی زنان تردید مهمی را مطرح می‌کند: آیا [حضور] ما ارتش را عادلانه می‌سازد یا ما با مشروع دانستن حقوق اقلیت‌های نژادی و گرایش جنسی عدالت را نظامی‌سازی می‌کنیم؟ (Enloe 2000) برای فهم بهتر این پویایی (یعنی، قابلیت ارتجاعی و تمایل مردسالاری سرمایه‌دارانه به اصلاح) بیایید کارکرد آن را درون جامعه‌ی مدنی در نظر بگیریم.

جامعه‌ی مدنی و خشونت

نظریه‌های فمینیستی به‌روشنی نشان می‌دهند که بخش زیادی از خشونت جنسیتی خارج از حیطه‌ی حکومت یعنی در جامعه‌ی مدنی صورت می‌گیرد. در عین حال حکومت واسطه‌ی اعمال خشونت مردسالارانه علیه زنان می‌شود و آن را سروسامان می‌دهد. (Fraser 1997; MacKinnon 1989) جامعه‌ی مدنی آرایش گسترده‌ای از ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژیک مانند خانواده، کلیسا، رسانه و آموزش را در برمی‌گیرد. من برخلاف مفهوم لیبرالی جامعه‌ی مدنی به‌مثابه «فضای سومی» که واسطه‌ی میان دولت و بازار است، آن را تجسم روابط قدرت مبتنی بر نژاد، طبقه و جنسیت می‌دانم که دارای پیوندهای محکم هم با دولت و هم با بازار است. از این رو، جامعه‌ی مدنی فضایی خودمختار و فارغ از نیروهای سرمایه‌داری مردسالارانه نیست. سیگر مطرح می‌کند که در فضای خصوصی خانه «زنان از بد رفتاری‌ها رنج می‌برند» و «خانه برای میلیون‌ها زن خطرناک‌ترین جای ممکن

¹ feminisation

² Cynthia Enloe

است.» (Seager 2003, p 26) بنیاد زنان کانادا گزارش می‌دهد: در هر روز در کانادا، ۳،۳۰۰ زن (همراه با ۳،۰۰۰ کودکشان) ناچارند در خانه‌های امن اضطراری بخوابند تا از خشونت خانگی فرار کنند. هر شب، حدود ۲۰۰ زن پذیرش نمی‌شوند چون خانه‌های امن جای خالی ندارد. ... از سال ۲۰۱۰، تعداد ۵۸۲ پرونده از مفقود شدن یا به قتل رسیدن زنان بومی کانادا ثبت شده است. هم عفو بین‌الملل و هم سازمان ملل از دولت کانادا درخواست رسیدگی به این موضوع را کردند، اما موفقیتی حاصل نشد. ... در پژوهش ملی کانادا در سال ۲۰۰۹، زنان ۴۶۰،۰۰۰ مورد آزار جنسی را در یک سال گزارش کردند. (Canadian Women's Foundation 2013, p. 2)

الگوی مشابهی در دیگر مناطق جهان وجود دارد، تا جایی که گزارش زنان جهان^۱ سازمان ملل در سال ۲۰۱۰ خشونت علیه زنان را پدیده‌ای فراگیر گزارش می‌کند که در قالب خشونت فیزیکی از سوی شرکای نزدیک زندگی، آزار و اذیت جنسی، زن‌کشی و ختنه‌ی اندام جنسی زنان رخ می‌دهد (United Nations 2010) در همین گزارش، ضمن برجسته کردن نقش رسانه، مطرح می‌شود که «تصاویر خشونت علیه زنان در رسانه - به ویژه آن‌هایی که تجاوز، بردگی جنسی و بهره‌کشی از زنان و دختران به عنوان ابژه‌های جنسی از جمله پورنوگرافی را نشان می‌دهند- عواملی هستند که در تداوم شیوع این خشونت سهیم هستند و بر جامعه به ویژه کودکان و نوجوانان در سطح وسیعی تأثیر منفی می‌گذارند» (United Nations 2010, p. 127) پژوهش‌های دیگری نیز نشان می‌دهند که پیوند محکمی میان پورنوگرافی و سوءاستفاده‌ی جنسی و تجاوز زناشویی وجود دارد. Bergen (1998) ارن چنین بیان می‌کند که «خشونت مجازی در روابط صمیمی از طریق ابزار فناوری و ارتباطی، از جمله اجبار به استفاده از پورنوگرافی، استفاده از پورنوگرافی با کودکان، قلدری دیجیتال، پاییدن سایبری^۲، آزار اینترنتی، فیلم‌برداری کردن از قلدری^۳، وبلاگ‌نویسی تهدیدآمیز ... استفاده از عروسک‌های جنسی، روبات‌های جنسی و تله‌دیلدونیکس^۴ احتمال اعمال خشونت و سوءاستفاده را افزایش می‌دهد.» (Hearn 2013) هدف از بازگو کردن خلاصه‌ی نتایج برخی پژوهش‌های آماری یا تحلیلی درباره‌ی خشونت علیه زنان در محیط خانه یا اینترنت و رسانه‌ها نشان دادن تلاش نامتناهی سرمایه‌داری مردسالار برای به‌بردگی‌کشاندن بدن و سکسوالیته‌ی زنان است. مسئله‌ای که باید در نظر داشت نه فقط بُعد مکانی اعمال خشونت (فضای عمومی/خصوصی یا فضای دولت/بازار/جامعه‌ی مدنی)، بلکه بیشتر دامنه و شدت «جنگ امپریالیستی جهانی علیه زنان» است.

بیابید مجموعه‌ی دیگری از به‌کارگیری «ایدئولوژیک» یا «فرهنگی» خشونت علیه زنان را بررسی کنیم. جنگ‌های امپریالیستی عراق و افغانستان در ابتدا از طریق حمله‌ی نظامی با فناوری پیشرفته انجام می‌شد. قدرت‌های امپریالیست که از سوی ایالات متحده هدایت می‌شدند، مسئولیت حمله‌ی فرهنگی و ایدئولوژیک را بر عهده گرفتند

¹ The World's Women

² cyberstalking

^۳ Happy slapping: نوعی قلدری و آزار گروهی به فردی غریبه که توسط گوشی موبایل ثبت می‌شود تا به صورت آنلاین منتشر شود.

^۴ Teledildonics: استفاده از فناوری واقعیت مجازی (VR) یا اینترنت برای مخابره کردن تعامل جنسی، با استفاده از ابزار لمسی که برای تداعی حس فیزیکی فیزیکی ساخته شده‌اند و نیز اسباب‌بازی‌های جنسی الکترونیکی که می‌توان از راه دور آنها را هدایت کرد.

که از طریق پروژه‌های گسترده‌ی «بازسازی پساجنگی» همراه با هسته‌ی ایدئولوژیک «ترویج دموکراسی» انجام می‌شد. (Mojab 2009, 2011; Mojab and Carpenter 201) آموزش زنان برای «مدیریت» و بازسازی خرابه‌های جامعه و تأمین مالی فعالیت مدنی آن‌ها از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد متنوع، بدیل فرایند تاریخی هم‌دستی جنبش‌های اجتماعی به منظور تأمین سازوکارها و بازآفرینی کنش فمینیستی نژادپرستانه، استعمارگرانه، شرق‌شناسانه و امپریالیستی بود. (Amos and Parmar 2005; INCITE! Women of Color Against Violence 2007) فمینیسم امپریالیستی با هدف آزادسازی و ترویج دموکراسی از طریق «توانمندسازی زنان» وارد صحنه‌ی «بازسازی پساجنگی» شد. نقش آن‌ها مشروعیت بخشیدن به سیاست خارجی امپریالیستی نظامی شده بر پایه‌ی انباشت ثروت با سلب مالکیت است. مهم‌تر این‌که سیاست داخلی و خارجی مرتبط با موضوعات مناقشه‌آمیزی مثل اخلاق، خانواده، سکسوالیته و حقوق زنان درباره‌ی باروری را از نو تنظیم می‌کنند. گرایش‌های فمینیستی امپریالیستی احیاء شده در چند دهه‌ی اخیر به سه هدف اساسی دست یافته‌اند. نخست این‌که مردسالاری بنیادگرایانه‌ی مذهبی را فرامی‌بخشند. دوم این‌که مبارزه‌ی زنان با سرمایه‌داری مردسالار را به سمت‌وسویی نسبی‌گرایانه، بومی‌شده و عمل‌گرایانه هدایت کرده‌اند. و در آخر این‌که فمینیسم را به‌طور جهانی از اعتبار انداخته‌اند؛ در نتیجه راه‌اندازی یک پروژه‌ی فمینیستی انقلابی بین‌المللی ضد امپریالیستی را به تکلیفی ناممکن بدل ساخته‌اند. وابستگی مالی، سیاسی و ایدئولوژیک به فمینیسم امپریالیستی در شکل‌گیری فرهنگ خودانگیختگی، فساد، خصومت طبقاتی و رقابت سرمایه‌داری مردانه در میان سازمان‌ها و فعالان زنان نقش داشته است. از آن مهم‌تر، جنبش زنان را سیاست‌زدوده، نهادی‌سازی‌شده، بروکراتیزه و چندپاره کرده‌اند تا جایی که مبارزه علیه مردسالاری فئودال-مذهبی-سرمایه‌دار، یا مقاومت زنان در برابر نظامی‌گری و امنیتی‌شدن، به گفتمان توخالی حقوق بشر و اصلاح ساختار قانونی تقلیل یافته است. به موضوع در ادامه بیشتر می‌پردازیم.

در همین بستر، متخصصان نظامی با همکاری برخی دانشمندان علوم سیاسی و مردم‌شناسان ادبیات جدیدی تولید کرده‌اند تا پیوند نزدیک‌تری میان پروژه‌های «بازسازی پساجنگی»، جامعه‌ی مدنی و کمک‌های بشردوستانه با نیروهای نظامی برقرار کنند. (Natsios 2005) کتاب *راهنمای ارتش/یگان دریایی ایالات متحد در زمینه‌ی اقدامات ضد شورش*^۱ (با پیش‌گفتار دیوید پترائوس^۲، جیمز ایمس^۳، جان نگل^۴ و مقدمه‌ی سارا سوال^۵) که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد توجه بسیاری را به خود جلب کرد. در سال ۲۰۰۸ این کتاب دو میلیون بار دانلود شد. (see Biddle 2008, pp. 347–350) در تاریخ صنعت نشر دانشگاهی این نخستین بار بود یک ناشر دانشگاهی کتاب راهنمای ارتش را منتشر می‌کرد. بذر ایده‌ی همکاری ارتش و جامعه‌ی مدنی در «راهدرد امنیت ملی دولت

¹ U.S. Army/Marine Corps Counterinsurgency Field Manual

David H. Petraeus^۲: ژنرال چهارستاره ارتش آمریکا

James F. Amos^۳: افسر نیروی دریایی ارتش آمریکا

John Nagl^۴: سرهنگ دوم ارتش آمریکا

⁵ Sarah Sewall

بوش^۱ کاشته شد (۲۰۰۲) که در آن مفهوم «توسعه» یکی از «سه حوزه‌ی استراتژیک (در کنار دو فاکتور دیپلماسی و دفاع) مورد تأکید بود.» (Natsios 2005, p 4) انتشار این سند توجه‌ها را به سوی «آژانس ایالات متحده برای توسعه‌ی بین‌المللی»^۲ (USAID) یعنی همان بازیگر اصلی پروژه‌های بازسازی پس از جنگ در افغانستان و عراق جلب کرد. بر اساس راهبرد «دفاع، دیپلماسی و توسعه» (۲۰۰۲) در همان سال، دولت بوش یک طرح مادر به نام «ابتکار مشارکت خاورمیانه»^۳ (MEPI) را با هدف اطلاعات ارائه کرد که از مراکش تا پاکستان را پوشش می‌داد. زکی سلیم^۴ در این مورد می‌گوید: «MEPI مشارکت خاورمیانه در پی یک خردمندی سیاسی اصلاحات «نرم» بود که از طریق بهبود کارآفرینی شهروندی، توانمندکردن زنان و ایجاد ظرفیت ساخت «جامعه‌ی مدنی» به‌عنوان وسیله‌ای برای ریشه‌کن کردن «تروریسم» و برقراری «دموکراسی» محقق می‌شد.» او ادعا می‌کند که MEPI «همچنین بودجه‌هایی را برای حمایت از سازمان‌های مردم‌نهاد و تأمین آموزش زنان، جوانان، کارآفرینان و سیاستمداران مهیا کرده است.» (Salime 2010; 2011, pp. 215, 218) از این رو، جامعه‌ی مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌خصوص سازمان‌های مردم‌نهاد زنان به محل برپایی دموکراسی سرمایه‌دارانه تبدیل شدند؛ جایی که حاکمیت مطلق مردسالاری خود را از نو با حاکمیت مطلق بازار/خصوصی‌سازی مردسالارانه و دموکراسی سرمایه‌دارانه تنظیم می‌کند تا شرایط سرکوب و استثمار زنان را تقویت کند. (به‌منظور مطالعه‌ی نقدی جامع بر مردم‌نهادکردن جنبش زنان در فلسطین پس از پیمان صلح اسلو نگاه کنید به Abdo 2010; Hanafi and Tabar 2003)

موقعیت زنان در درون و میان جوامع گوناگون متفاوت است و در عین حال که ما باید چیزهای زیادی درباره‌ی میزان فجایی بیاموزیم که علیه زنان در هر جامعه‌ای رخ داده، لازم است دو بحث صورت گیرد. نخست اینکه، واکنش دولت به درخواست زنان برای داشتن زندگی امن، برابر، آزاد و عادلانه دهه‌هاست به طول انجامیده است. ولدن در مطالعه‌ی تطبیقی فراملیتی خود درباره‌ی واکنش دولت‌های دموکراتیک به خشونت علیه زنان می‌نویسد: «گرچه برخی دولت‌های ملی قوانین تجاوز را اصلاح کردند یا در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ برای خانه‌های امن بودجه تخصیص دادند، اما بسیاری از کشورها مسئله‌ی خشونت علیه زنان را تا نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۹۰ مطرح نکردند و بسیاری دیگر فقط در نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۹۹۰ به این موضوع پرداختند.» (Weldon 2002, p. 19) او تأکید می‌کند که بدون وجود جنبش قدرتمند زنان، این سطح از سیاست‌گذاری و اصلاح قانونی حاصل نمی‌شد. (2002, P.61) در مقدمه‌ی مجموعه‌ی اثرگذار رنگ خشونت^۵ می‌خوانیم:

¹ Bush Administration National Security Strategy

² US Agency for International Development

³ Middle East Partnership Initiatives

⁴ Zaki Salime

⁵ The Color of Violence

هم‌زمان با این‌که جنبش ضد خشونت اهمیت بیشتری می‌یافت، مراکز مواجهه با بحران تجاوز تخصصی‌تر می‌شدند و نتیجه این شد که این مراکز اغلب تمایل نداشتند خشونت جنسی و خانگی را در زمره‌ی بستر بزرگ‌تر خشونت نهادی‌شده قلمداد کنند. به‌علاوه، بودجه‌ی مراکز مواجهه با بحران تجاوز و خانه‌های امن بیشتر متکی بر منابع دولتی و فدرال هستند. به تبع آن، رویکردشان در خصوص ریشه‌کن کردن خشونت بر کار با دولت متمرکز است، نه کار علیه دولت. (Women of Color Against Violence 2006, p. 1)

کنایه از «تخصصی‌شدن» و «کار با دولت» که به آن اشاره شد، در بحث فعلی اهمیت دارد. مطالعات فمینیستی انتقادی حاکی از آن هستند که عضویت جنبش زنان در نهادهای دولتی و بین‌المللی، از جمله بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بنگاه‌های برابری جنسیتی وابسته به سازمان ملل، یا دیگر بنیادهای خیریه از دهه‌ی ۱۹۷۰ این جنبش را در سراسر جهان سیاست‌زدوده، نهادی‌سازی‌شده، بروکراتیزه و چندپاره کرده است. دستورکار امپریالیستی وارد/صادر کردن شبکه‌های مردسالار، شامل انجمن‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و بنگاه‌های بشردوستانه، مؤسسه‌های مذهبی، نیروهای نظامی و امنیتی، و نیز سازمان‌های فرهنگ چنان به فراملی شدن مردسالاری سرمایه‌دارانه منجر شده که راه‌گریز ناچیزی برای زنان باقی مانده است.

دیگر این‌که از زمان حمله‌ی تروریستی علیه آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جنگ‌های متعاقب آن در خاورمیانه و آفریقای شمالی، جنگ‌های امپریالیستی سرکوب و استثمار زنان به‌نحوی بی‌سابقه در تاریخ به هم پیوند دادند. این جنگ‌ها بی‌عدالتی‌ها، اختلاف‌نظرها و تضادهای قبیله‌ای، مذهبی، ملی و فرقه‌ای پیش و پسا استعماری را احیا کردند و وجهه‌ای تازه به آن‌ها بخشیدند. مذهب‌ها در زندگی عموم افراد مرکزیت یافته‌اند و در پی آن، فضای سکولار به‌طور جهانی هرروز کوچک‌تر می‌شود. (Amireh 2012; Moghissi 2013) دکترین‌های مذهبی، از اسلام تا مسیحیت گرفته تا یهودیت یا هندوئیسم، بر بدن، سکسوالیته و جنسیت زنان حکمرانی می‌کنند. رژیم‌های «آپارتاید جنسیتی» در عربستان سعودی (از زمان پایه‌گذاری در سال ۱۹۳۲)، ایران (از سال ۱۹۷۹) و افغانستان و عراق (از سال ۲۰۰۳) پایه‌گذاری شده‌اند. حقوق زنان به‌طور مداوم نقض می‌شود، حقوقی از قبیل حق مالکیت، وراثت، حضانت فرزند، یا انتخاب آزاد در ازدواج، حقوق باروری، آموزش، استخدام، سفر و زندگی به دور از آزار جنسی در خانه، مدرسه، محل کار یا خیابان. تجاوز گسترده، آزار جنسی، قتل ناموسی^۱ یا تحقیر و تخریب در روابط اجتماعی و کنش‌های مذهبی و فرهنگی غالب روزمره‌ی زنان، جای گرفته است. (Bennoune 2013; Reed 2002) گروه‌های مذهبی هم‌پیمان شدند تا دستاوردهای بیش از یک قرن مقاومت زنان در برابر سلطه‌ی مردسالارانه و استعمارگرانه‌ی سرمایه‌داری را متوقف کنند، در آن وقفه ایجاد کنند و حتی آن‌ها را وارونه سازند. گروه‌های متحد مذهبی در کنفرانس‌های تحت پوشش سازمان ملل درباره‌ی زنان از دهه‌ی ۱۹۷۰ (مکزیک، ۱۹۷۴؛ کپنهاگ، ۱۹۸۰؛ نایروبی، ۱۹۸۵؛ پکن، ۱۹۹۸) مطالبات زنان مبنی بر دسترسی ایمن و آزاد به سقط جنین، پیش

¹ honour killing

گیری از بارداری و حق ازدواج با همجنس را به زیر کشانده‌اند. نمایندگان دولت‌ها در این جلسات مفاهیم «فرهنگ» و «گوناگونی» را پیش کشیدند تا مردسالاری «محلی» و «خاص» خود را مشروعیت بخشند. بخش‌های مختلف دولت یا جامعه‌ی مدنی با به کار بردن منطق «اعتبار فرهنگی» در کنار رتوریک ضد امپریالیستی و گاه ضد غربی تا حق آن دولت‌ملت را برای اعمال اقدامات زن‌ستیزانه حفظ کنند.

ویژگی امپریالیسم امروز، همگرایی روابط داخلی و بین‌المللی آن است. برای مثال «جنگ با تروریسم» مصداق هم‌پوشانی اشکال داخلی و بین‌المللی هم‌وابسته در نظارت‌کردن، نژادی‌سازی، به‌زندان‌انداختن و اداره‌ی پلیسی است. (Feldman et al. 2011) تأکید بر این است که عموم مردم به‌خصوص زنان، جوانان، مردمان غیر بومی، فقرا و رنگین‌پوستان به میانجی سازوکارهایی مثل «جنگ با تروریسم» و «جنگ با مواد مخدر» منضبط و مجازات شوند. آنجلا دیویس در این مورد می‌گوید: «مجتمع صنعتی زندان ضمیمه‌ی جدید مجتمع صنعتی نظامی است.» (۱۹۹۸) منضبط‌سازی سازوبرگ دولت به‌طور گسترده‌ای خصوصی و نظامی شده است و تأمین امنیت و به‌زندان‌انداختن مردم را به امری منفعت‌طلبانه بدل کرده است. زنان مهاجر و پناهنده، قاچاق جنسی زنان، سیم خاردار کشیدن میان مرز ایالات متحد و مکزیک، یا برپایی «دیوار حائل» در اسرائیل و «عادی نشان‌دادن» حق حکومت برای تأمین امنیت شهروندان گذرگاه مرزی یا در مدارس، همه از صورت‌های خشونت جنسیت‌زده و نژادی‌شده هستند. (Shalhoub-Kevorkian 2009) سیاست «جنگ با تروریسم» دارایی عمومی را جذب می‌کند و بحران اقتصادی سرمایه‌داری مردسالارانه را با استفاده از فرایند خصوصی‌سازی بهبود می‌بخشد. جنگ با تروریسم «مدلی خشونت‌آمیز برای ثبت نظم و قانون در نظم اجتماعی سرمایه‌داری-امپریالیستی بی‌قانون است؛ همان که کالین دایان^۱ در موردش می‌گوید: «قانون سگ سفید است»^۲ (Dayan 2011) او دنباله‌ی میراث برده‌داری را در امکانات زندان سوپر مکس ایالات متحد پی می‌گیرد و نشان می‌دهد چگونه نظام قانونی راه را برای سوءرفتارهای ایالات متحده در اموری مثل شکنجه و مجازات در زندان‌های ابوغریب و خلیج گوانتانامو هموار کرده بود. (همان منبع) این سیاست توجه خود را از مسئولیت دولت برای تأمین امنیت انسانی به تروریسم معطوف کرد و از این رو زنان، مهاجران و پناهنده‌هایی را که مورد تبعیض نژادی و جنسی واقع شده‌اند و اغلب در حال فرار از مناطق جنگی هستند، هدف قرار داد.

زنان به‌شدت مخالف این شبکه‌ی پیچیده‌ی مردسالاری هستند و علیه آن مبارزه می‌کنند. مقاومت، شجاعت و انعطاف‌پذیری آن‌ها شگفت‌انگیز است. زنان به نیروهای نظامی پیوستند و در جنگ‌های نظامی شرکت کردند؛ آن‌ها در نقش جنگاوران، بمب‌گذاران انتحاری، مددکاران اجتماعی کمپ‌های پناهندگان، سازمان‌دهندگان اجتماعی،

^۱ Colin Dayan

^۲ The Law Is a White Dog: How Legal Rituals Make and Unmake Persons: عنوان کتابی از کالین دایان در مورد اینکه چگونه دولت‌ها با

اعمال قانون انسانیت را زیر پا می‌گذارند.

فعالان اجتماعی صلح، رفسنیک^۱، امدادگران بشردوست، رهبران اعتراض‌ها و تظاهرات و بسیاری موقعیت‌های دیگر ظاهر شدند. نکته این است که آن‌ها «قربانی» نیستند؛ مشارکت می‌کنند، اعتراض می‌کنند، اختلاف عقیده دارند و مقاومت می‌کنند تا امپریالیسم و خشونت‌های آن را پایان دهند.

ضد امپریالیسم: یک گسست انقلابی فمینیستی

زنان و دختران، روز و شب، در برابر تعرض‌های فیزیکی، جنسی، احساسی، فرهنگی، مذهبی یا اقتصادی از خود محافظت می‌کنند و این بار را در سراسر عمر به دوش می‌کشند. سرمایه‌داری شبکه‌ی پیچیده‌ای از مردسالاری را بنا نهاده تا انباشت سرمایه را تسهیل کند و نظارت اجتماعی را در دست داشته باشد. مردسالاری سرمایه‌دارانه رابطه‌ی متعارض و متناقضی با زنان دارد. زنان نیروهای اجتماعی‌اند که باید مدیریت شوند و با آن‌ها تعامل برقرار شود و در عین حال باید بر آن‌ها نظارت داشت، مجازات کرد و بر آن‌ها انضباط اعمال کرد. اگر عمیق تحلیل کنیم، در «پروژه‌ی جنسیت» مربوط به امپریالیسم مردسالار، به‌رغم وجود گوناگونی ظاهری، متوجه همگونی چشم گیر آن می‌شویم. مردسالاری امپریالیستی جنبش‌های زنان در جهان را چندپاره کرده و آن‌ها را به کمک مالی وابسته ساخته است؛ دو نیروی بنیادگرایی و امپریالیسم هدایت «پروژه‌ی جنسیت» را در دست گرفته‌اند، گرچه با هم مخالفت‌هایی می‌کنند تا توجه‌ها را از نزاع بر سر سرکوب و استثمار زنان منحرف کنند. دو نیروی جنگ‌افروز امپریالیسم و بنیادگرایی زنان را با اجبار وارد چارچوب نقش‌های خانواده‌ی مردسالار شامل مادری، اخلاق‌مداری و نجابت، ناسیونالیسم و کنش‌های فرهنگی می‌کنند تا خشونت جنسیتی را تقویت کنند. آن‌ها سازوبرگ مجازات و نظارت بر بدن و سکسوالیته‌ی زنان را با ابزارهایی مثل «جنگ با تروریسم»، «جنگ با مواد مخدر»، شکنجه و مراقبت، فرامی‌کرده‌اند.

در چنین موقعیتی، برخی نظریه‌پردازان بر این عقیده‌اند که امپریالیسم در فرایند تبدیل‌شدن به نظامی جدید با نام «امپراتوری» است که خصیصه‌ی آن از بین بردن مرزها و زایل کردن نظام دولت‌ملت و در نتیجه رها کردن امپراتوری (و امپریالیسم) بدون رهبر و مرکزیت است. (Hardt and Negri 2000) در سناریوی خوش‌بینانه‌ی پسامپریالیستی، قدرت مطلق بی‌قلمرو می‌شود و فضا برای قدرت مانور کار، سیال بودن سرمایه، مهاجرت مداوم و سازمان‌دهی در سطح بین‌المللی باز می‌شود. در بستر «افول» دولت‌ملت، لازم است که انسان‌ها به رویای ساخت جهانی واقعیت بخشند که به دزدی و چپاول پشت می‌کند و به‌سوی برابری و عدالت در حرکت است. توسعه در دهه‌ی نخست این قرن اشاره به سمت دیگری دارد. گرچه نظم جهانی در حال دگرگونی مدام است اما دولت‌های سرمایه‌دار کنونی همچون گذشته، نیاز به عبور از مرزهای ملی را (با هدف انباشت سرمایه) با ضرورت حفظ جنبه‌های اثرگذاری (از طریق جنگ و تصرف) ترکیب می‌کنند.

^۱ گروه‌های مترقی مقاومت که از جوانان یهودی‌ای تشکیل شده که ضمن اعتراض به اشغال فلسطین، حاضر به پیوستن به ارتش اسرائیل نیستند و به سربازی اجباری تن نمی‌دهند، در نتیجه به زندان می‌روند و از بسیاری امکانات دولتی محروم می‌شوند.

عرصه‌ی جهانی آشفته و نابه‌سامان است. می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که انفجار جهانی خشونت علیه زنان با سرمایه‌داری مالی فزاینده در سه دهه‌ی اخیر مقارن شده است و به‌طور چشم‌گیری به خشونت جهانی‌شده‌ی علیه کل بشریت شباهت دارد. اجتماعی‌کردن تولید و خصوصی‌سازی (باز)تولید در مرکز صورت‌های خشونت امپریالیستی کنونی قرار دارد. آن‌چه در معرض خطر قرار دارد تشکیل یک جنبش جهانی زنان است که خود را از بند نیروهای مهارکننده‌ی اصلاح‌طلبی، نسبی‌گرایی، ذات‌گرایی و عمل‌گرایی رها کند و عرصه‌ای برای انقلابی تازه و دگرگونی اجتماعی مهیا سازد.

منبع: [Gender and Violence](#)

References

- Abdo, N. (2010). Imperialism, the state, and NGOs: Middle eastern context and contestations. *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East*, 30 (2), 238–249.
- Abu-Lughod, L. (2002). Do Muslim women really need saving? Anthropological reflection in cultural relativism and its others. *American Anthropologist*, 104(3), 73– 90.
- Aafjes, A., Goldstein, A. T., & Women, Law & Development International,. (1998). *Gender violence: The hidden war crime*. Washington, D.C: Women, Law & Development International.
- Al-Ali, N., & Pratt, N. (2009). *Women and war in the Middle East*. London: Zed Books.
- Amireh, A. (2012). Activists, lobbyists, and suicide bombers: Lessons from the Palestinian women's movement. *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 32(2), 417–446.
- Amos, V., & Parmar, P. (2005). Challenging imperial feminism. *Feminist Review*, 80, 44–63.
- Bales, K. (1999). *Disposable people: New slavery in the global economy*. Berkeley: University of California Press.
- Bannerji, H. (1999). A question of silence: Reflections on violence against women in communities of colour. In Dua, Enakshi and Angela Robertson (eds.). *Scratching the Surface: Canadian Antiracist Feminist Thought*. Toronto, Women's Press, pp. 261–277.
- Barrett, M. (1980). *Women's oppression today: problems in Marxist feminist analysis*. London: Verso.
- Benounne, K. (2013). *Your fatwa does not apply here: Untold stories from the fight against Muslim fundamentalism*. New York: W.W. Norton.

Bergen, R. K. (Ed.). (1998). *Issues in intimate violence*. Thousand Oaks: Sage. Bhavnani, K.-K. (Ed.). (2001). *Feminism and 'race'*. Oxford: Oxford University Press.

Biddle, S. (2008). The new U.S. Army/Marine Corps counterinsurgency field manual as political science and political praxis. *Review Symposium*, 6(2), 347– 350.

Browne, A., & Lichter, E. (2001). Imprisonment in the United States. In *Encyclopedia of women and gender* (Vol. 1). New York: Academic.

Butler, J. (2004). *Precarious life: The powers of mourning and violence*. London/New York: Verso.

Canadian Human Rights Commission. (2003). *Protecting their rights: A systemic review of human rights in correctional services for federally sentenced women*. Ottawa: CHRC.

Canadian Women's Foundation. (2013). The facts about violence against women. <http://www.canadianwomen.org/facts-about-violence>. Accessed Nov 2014.

Chin, C. B. N. (2013). *Cosmopolitan sex workers: Women migration in a global city*. New York: Oxford University Press.

Chishti, M. (2010). Gender and the development battlefield in Afghanistan: Nation builders versus nation betrayers. *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East*, 30(2), 250–261.

Cole, A. (2006). *The cult of true victimhood: From the war on welfare to the war on terror*. Stanford: Stanford University Press.

Dalla Costa, M., & James, S. (1973). *The power of women and the subversion of the community*. Bristol: Falling Wall Press.

Davis, A. (1998). Race and criminalization: Black Americans and the punishment industry. In J. James (Ed.), *The Angela Y. Davis reader*. Oxford: Blackwell Publishers.

Dayan, C. (2011). *The law is a white dog: How legal rituals make and unmake persons*. Princeton: Princeton University Press.

Ebert, T. (1996). *Ludic feminism and after: Postmodernism, desire, and labor in late capitalism*. Ann Arbor: University of Michigan Press.

Eisenstein, Z. (1979). *Capitalist patriarchy and the case for socialist feminism*. New York/London: Monthly Review Press.

Eisenstein, Z. (2007). *Sexual decoys: Gender, race, and war: In imperial democracy*. London: Zed Books.

Elshtain, J. B. (1987). *Women and war*. Brighton: The Harvester Press.

Enloe, C. (2000). *Maneuvers: The international politics of militarizing women's lives*. Berkeley: University of California Press.

Federici, S. (2004). *Caliban and the witch: Women, the body and primitive accumulation*. Brooklyn: Autonomedia.

Federici, S. (2012). *Revolution at point zero: Housework, reproduction, and feminist struggle*. Oakland: PM Press.

Feldman, S., Geisler, C., & Menon, G. A. (Eds.). (2011). *Accounting insecurity: Violence and dispossession in the making of everyday life*. Athens: University of Georgia Press.

Fortunati, L. (1989). *The arcane of reproduction: Housework, prostitution, labor and capital*. Brooklyn: Autonomedia.

Fraser, N. (1997). *Justice interruptus: Critical reflections on the 'postsocialist' condition*. New York: Routledge.

Giles, W., & Hyndman, J. (2004). *Sites of violence: Gender and conflict zones*. Berkeley: University of California Press.

Global Migration Group. (2008). *International migration and human rights: Challenges and opportunities on the threshold of the 60th anniversary of the universal declaration of human rights*. www.globalmigrationgroup.org. Accessed Nov 2014.

Hanafi, S., & Tabar, L. (2003). *The Intifada and the aid industry: The impact of the new liberal agenda on the*

Palestinian NGOs. *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East*, 23(1/2), 205–213.

Hardt, M., & Negri, A. (2000). *Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Hearn, J. (2013). *The sociological significance of domestic violence: Tensions, paradoxes and implications*. *Current Sociology*, 61, 159.

Hirschkind, C., & Mahmood, S. (2005). *Feminism, the Taliban, and politics of counter-insurgency*. *Anthropological Quarterly*, 75(2), 339–354.

Hynes, P. (2004). *On the battlefield of women's bodies: An overview of the harm of war to women*. *Women's Studies International Forum*, 27, 431–445.

INCITE. (n.d.). Law enforcement violence against women of color and trans people of color: An Organizer's resource and toolkit. http://www.incite-national.org/sites/default/files/incite_files/resource_docs/3696_toolkit-final.pdf. Accessed 19 Mar 2015.

INCITE! Women of Color Against Violence (Ed.). (2007). *The revolution will not be funded: Beyond the nonprofit industrial complex*. Cambridge, MA: South End Press.

INCITE! Women of Color Against Violence (Ed.). *Law enforcement violence against women of color and trans people of color: A critical intersection of gender violence and state violence*. <http://www.incite-national.org>. Accessed Nov 2014.

James, S. (2012). *Sex, race and class: The perspective of winning; a selection of writings – 1952–2011*. Oakland: PM Press.

Jayawardena, K., & De Alwis, M. (Eds.). (1996). *Embodied violence: Communalising women's sexuality in South Asia*. London: Zed Press.

Jayawardena, K. (1986). *Feminism and nationalism in the third world*. London: Zed Books Ltd.

Jeffreys, S. (2009). *The industrial vagina: The political economy of the global sex trade*. Abingdon: Routledge.

Joseph, S. (2000). *Gender and citizenship in the Middle East*. Syracuse: Syracuse University Press.

Kempadoo, K. (Ed.). (2005). *Trafficking and prostitution reconsidered*. Boulder: Paradigm Publisher.

Kempadoo, K., & Doezema, J. (Eds.). (1998). *Global sex workers: Rights, resistance, and redefinition*. New York: Routledge.

Klein, N. (2007). *The shock doctrine: The rise of disaster capitalism*. New York: Metropolitan Books, Henry Holt and Company.

Lentin, R. (Ed.). (1999). *Gender and catastrophe*. London: Zed Books.

Linebaugh, P., & Rediker, M. (2000). *The many-headed hydra: Sailors, slaves, commoners, and the hidden history of the revolutionary Atlantic*. Boston: Beacon Press.

MacKinnon, C. (1989). *Toward a feminist theory of the state*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Meintjes, S., Pillay, A., & Turshen, M. (Eds.). (2001). *The aftermath: Women in post-conflict transformation*. London: Zed Books.

Midgley, C. (Ed.). (1998). *Gender and imperialism*. Manchester: Manchester University Press.

Mies, M. (1986). *Patriarchy and capital accumulation on a world scale: Women in the International Division of Labour*. London: Zed Press.

Moghadam, V. M. (Ed.). (1994). *Gender and national identity: Women and politics in Muslim societies*. London/ New Jersey/Karachi: Zed Books/Oxford University Press.

Moghissi, H. (2013, July/August). Arab uprisings and women's rights: Lessons from Iran. *Against the Current*, 18–22.

Mojab, S. (2009). Imperialism, “postwar reconstruction” and Kurdish women's NGOs. In N. Al-Ali & N. Pratt (Eds.), *Women and war in the Middle East: Transnational perspectives* (pp. 99–128). London: Zed Books Publishers.

Mojab, S. (Ed.). (2010). *Women, war, violence and learning*. London: Routledge.

Mojab, S. (2011). Adult education in/and imperialism. In S. Carpenter & S. Mojab (Eds.), *Building from Marx: Race, gender, and learning* (pp. 167–190). New York: Palgrave Macmillan.

Mojab, S., & Carpenter, S. (2011). Learning by dispossession: Democracy promotion and civic engagement in Iraq and the United States. *International Journal of Lifelong Learning*, 30(4), 549–563.

Moser, C. O. N., & Clark, F. C. (Eds.). (2001). *Victims, perpetrators or actors? Gender, armed conflict and political violence*. London: Zed Books.

Narayan, U., & Harding, S. (Eds.). (2000). *Decentering the center: Philosophy for a multicultural, postcolonial, and feminist world*. Bloomington: Indiana University Press.

Natsios, A. S. (2005). The nine principles of reconstruction and development. *Parameters*, US Army War College, (Summer), 4–20.

Nikolic-Ristanovic, V. (Ed.). (2000). *Women, violence and war*. Budapest: Central European University Press.

Pettman, J. J. (1999). Globalization and the gendered politics of citizenship. In N. Yuval-Davis & P. Werbner (Eds.), *Women, citizenship and difference* (pp. 207–220). London: Zed Books.

Reed, B. (Ed.). (2002). *Nothing sacred: Women respond to religious fundamentalism and terror*. New York: Thunder's Mouth Press.

Riley, R., Mohanty, C. T., & Pratt, M. B. (2008). *Feminism and war: Confronting U.S. imperialism*. London: Zed Books.

Russo, A. (2006). The Feminist Majority Foundation's campaign to stop gender apartheid. *International Feminist Journal of Politics*, 8(4), 557–580.

Salime, Z. (2010). Securing the market, pacifying civil society, empowering women: The Middle East Partnership Initiative. *Sociological Forum*, 25(4), 725–745.

Salime, Z. (2011). Securing the market of war: The Middle East Partnership Initiative. In S. Feldman, C. Geisler, & G. A. Menon (Eds.), *Accounting insecurity: Violence and dispossession in the making of everyday life* (pp. 215–239). Athens: University of Georgia Press.

Seager, J. (2003). *The Penguin Atlas of women in the world*. New York: Penguin Books.

Shalhoub-Kevorkian, N. (2009). *Militarization and violence against women in conflict zones in the Middle East: A Palestinian case-study*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Skjelsbæk, I. (2001). Sexual violence and war: Mapping out a complex relationship. *European Journal of International Relations*, 7(2), 211–237.

Smith, A. (2005). *Conquest: Sexual violence and American Indian genocide*. Boston: South End Press.

Soh, C. S. (2009). *The comfort women: Sexual violence and postcolonial memory in Korea and Japan*. Chicago: University of Chicago Press.

Stabile, C., & Kumar, D. (2005). Unveiling imperialism: Media, gender and the war on Afghanistan. *Media, Culture and Society*, 27(5), 765–782.

Steger, M., & Lind, N. (Eds.). (1999). *An interdisciplinary reader: Violence and its alternatives*. New York: St Martine's Press.

Sudbury, J. (Ed.). (2005). *Global lockdown: Race, gender, and the prison-industrial complex*. London: Routledge.

Tanaka, Y. (2009). *Japan's comfort women: Sexual slavery and prostitution during World War II and the US occupation*. London: Routledge.

U.S. Army/Marine Corps. (2007). *US Army/Marine Corps counterinsurgency field manual*. Chicago: University of Chicago Press.

United Nations. (2010). *The world's women: Trends and statistics*. http://unstats.un.org/unsd/demographic/products/Worldswomen/WW_full%20report_color.pdf. Accessed Nov 2014.

Walby, S. (1992). *Woman and nation*. In A. D. Smith (Ed.), *Ethnicity and nationalism* (pp. 81–100). Leiden/New York/Köln: E.J. Brill.

Weeks, K. (2011). *The problem with work: Feminism, Marxism, antiwork politics and postwork imaginaries*. Durham/London: Duke University Press.

Weldon, L. S. (2002). *Protest, policy and the problem of violence against women: A cross-national comparison*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.

Women of Color Against Violence. (2006). *Color of violence: The INCITE anthology*. New York: South End Press.

World Bank poverty overview. www.worldbank.org. Accessed Nov 2014.

Yuval-Davis, N., & Anthias, F. (Eds.). (1989). *Womannation- state*. London: Macmillan Press.

Yuval-Davis, N., & Werbner, P. (Eds.). (1999). *Women, citizenship and difference*. London: Zed Books.

Zangana, H. (2007). *City of widows: An Iraqi women's account of war and resistance*. New York: Seven Stories Press.